

لزوم و چگونگی تعیین مبیع در بیع کلی فی الذمه

(مطالعه تطبیقی فقه امامیه، حقوق ایران، انگلستان و مصر)

رسول احمدی فر^{*}

تاریخ دریافت ۱۳۹۳/۱۰/۱۳؛ تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۰۸/۰۹

چکیده

به موجب بند ۳ ماده ۱۹۰ قانون مدنی، یکی از شرایط اساسی صحت معامله، معین بودن موضوع آن است. در این ماده علم به موضوع معامله از شرایط صحت آن نیست. براین اساس در این مقاله موضوع بحث، لزوم و چگونگی تعیین مبیع کلی فی الذمه است که به روش بنیادی- کاربردی به مطالعه آن می پردازیم. براساس نتایج مقاله، تعیین مبیع کلی فی الذمه در سیستم های حقوقی مورد مطالعه، لازم است و تعیین نشدن آن باعث بطلان قرارداد می شود. مبیع کلی فی الذمه در حقوق ایران از راه توصیف یا انتخاب نمونه تعیین می شود. در حقوق مصر ممکن است افزون بر این موارد، مبیع با اقرار مشتری بر علم به مبیع، نیز تعیین شود. در حقوق انگلستان مبیع کلی فی الذمه به شیوه توصیف، نمونه یا مناسب بودن برای هدف خاص تعیین می شود.

کلیدواژه‌ها: بیع، تعیین مبیع، علم به مبیع، کلی فی الذمه.

مقدمه

معین بودن مبیع از شرایط اساسی صحت بیع است. در صورتی که در عقد بیع این نتیجه به دست نیامده باشد، عقد باطل است. قانون مدنی ایران برای تعیین مبیع از روش های معلوف فقهی، یعنی با توصیف (ماده ۳۵۱ ق.م) یا از طریق نمونه (ماده ۳۵۴ ق.م) استفاده کرده است. مبیع در حقوق مصر در کنار تعیین از شیوه های یاد شده (أبوسعود، ۲۰۱۰، ۱۰۴)، از راه اقرار مشتری به علم به مبیع نیز تعیین می شود. در حقوق انگلستان برای بیع کلی فی الذمه اصطلاح مبیع آینده استفاده شده است که به سه شکل معین می شود: توصیف، نمونه و مناسب بودن برای هدف خاص. بر این اساس، هدف این مقاله بررسی و مطالعه لزوم و چگونگی علم به مبیع کلی فی الذمه است و با توجه به اینکه در سیستم ها حقوقی مطالعه شده، موضوع بحث دارای منابع قانونی و دکترین مناسبی است، ورود آنها در حقوق ایران می تواند به نوین ساختن قوانین در خصوص بیع کمک کند. این مقاله در دو بخش به این موضوع خواهد پرداخت: ۱. لزوم معلوم و معین بودن مبیع؛ ۲. چگونگی معلوم و معین کردن مبیع.

لزوم معلوم و معین بودن مبیع

معلوم بودن

در بیع کلی فی الذمه بایع در زمان اجرای تعهد باید به مفاد قرارداد آگاهی داشته باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ۱۷۸/۲) و مشتری هم بایستی با علم به مبیع، همان کالایی را تحویل بگیرد که موضوع قرارداد بوده است. مرجع حل اختلاف در مواقع بروز اختلاف باید بتواند مفاد عقد را شناسایی کند. هدف از علم به موضوع معامله رفع غرر از آن است و به این منظور قانون گذار معین بودن را از شرایط اساسی موضوع معامله دانسته است. ماده ۱۹۰ ق.م که در بیان شرایط اساسی معاملات است، از علم صحبتهی نکرده و آن را جزء شرایط اساسی صحت معامله ندانسته است. ماده ۲۱۶ ق.م در خصوص علم به مبیع و در بیان رفع ابهام از مبیع مقرر می دارد: «مورد معامله باید مبهم نباشد مگر در موارد خاصه که علم اجمالی به آن کافی است». لذا ممکن است بحث واحد یا کثرت، معین و معلوم بودن مبیع مطرح شود.

وحدت یا کثرت، معلوم و معین بودن مبیع

علم در مقابل جهل است و هر چیز معلوم، مجهول نیست. به آنچه علم داریم، تردید نداریم. انسان عالم به موضوع انسانی

مردد نیست. پس چگونه می توان علم به موضوع را از معین بودن موضوع تفکیک کرد و گفت ممکن است طرفین عالم به موضوع قرارداد باشند اما در عین حال نسبت به اینکه کدام یک از دو کالا موضوع عقد است، تردید داشته باشند؟ چیزی که هدف قانون گذار نبوده است و نمی خواسته این دو را تفکیک کند. اگر قانون گذار معلوم بودن مورد معامله را از معین بودن مورد معامله منفک بداند، این نتیجه را به دنبال دارد که علم به موضوع معامله از شرایط اساسی مورد معامله نباشد (ماده ۱۹۰ ق.م)، اما معین بودن شرط اساسی است. نتیجه ای که هیچ کس به دنبال آن نیست. پس راه حل مسئله این است که این دو را یکی بدانیم با این تفصیل که معلوم بودن، راه رفع ابهام است و مبیع معلوم مبهم نیست.

نهادن شرط علم به مبیع برای صحت بیع (علم به مبیع شرط صحت بیع)

قانون گذار معلوم بودن را از شرایط اساسی صحت معامله ندانسته است، اما در ماده ۲۱۶ ق.م از علم اجمالی صحت کرده و علم به موضوع معامله را از راه های رفع ابهام دانسته است که باعث معین شدن آن می شود. ماده ۳۴۲ ق.م مقرر می دارد: «مقدار و جنس و وصف مبیع باید معلوم باشد و تعیین مقدار آن به وزن یا کیل یا عدد یا ذرع یا مساحت یا مشاهده تابع عرف بلد است»، ناظر بر این است که علم به موضوع معامله از شرایط صحت معامله است. ماده ۳۵۱ ق.م هم در خصوص تعیین مبیع کلی مقرر می دارد: «در صورتی که مبیع، کلی یعنی صادق بر افراد غدیده باشد، بیع وقتی صحیح است که مقدار و جنس و وصف مبیع ذکر شود». در فقه علم به عوضین را از شرایط صحت بیع ندانسته اند (یوسفی، ۱۴۱۰، ۵۲۳/۱) و آنچه که لازم دانسته شده، «رفع جهالت از مبیع است» (حلبی، ۱۴۰۳، ۳۵۲) به نحوی که غرر منتفی شود. اما در حدیث نبوی علم از ارکان بیع سلف است (أسدی، ۱۴۱۳، ۱۳۵/۵). در کنار این حدیث، شارحین کمتر به لزوم علم به مبیع اشاره کرده و به جای آن بر لزوم رفع جهالت از مبیع تأکید کرده و تعیین مبیع را کافی دانسته اند. صاحب الکافی فی الفقه هشت شرط را برای صحت سلف ذکر کرده که یکی از آنها تعیین مبیع با توصیف است و لزوم تعیین را به این خاطر شرط می داند که «جهل به مبیع عقسد را باطل می کند» (حلبی، ۱۴۰۳، ۳۵۲). در مجمع البحرین آمده است که «بیع سلف بیعی است که ثمن آن حال و مبیع با توصیف معین می شود» (طریحی، ۱۴۰۸، ۴۰۱/۱). شیخ الطائفه در نهاییه در بیان شروط سلف مقرر می دارد: «تمیز جنس مبیع از غیر آن (معین بودن مبیع) و

علم کافی به آن داشته باشد. بنا بر شرط بودن علم کافی به مبیع، که ضامن سلامت رضای مشتری است، علم به مبیع باید وقت تأیید عقد یا قبل از آن موجود باشد» (منصور، ۱۹۵۶، ۶۸؛ خضر ۱۹۷۲، ۵۳). «تحقق علم در این زمان باعث تحقق هدف (علم به مبیع) می‌شود و منتج به روشن شدن رضای مشتری» (قاسم، ۲۰۰۸، ۹۲). «علم به مبیع با ذکر جنس، نوع و مقدار آن حاصل می‌شود. مثلاً بگوید صد متر پارچه هندی خوب» (سنهوری، ۲۰۰۹، ۲۲۵-۲۲۶/۴). بر اساس ماده ۴۱۹ ق.م. مصر، «۱. مشتری باید به مبیع علم کافی داشته باشد. علم کافی زمانی محقق می‌شود که اوصاف اساسی آن کاملاً بیان شده و بر این اساس مبیع شناخته شود؛ ۲. اگر در عقد ذکر شود که مشتری عالم به مبیع است، حق درخواست ابطال بیع به ادعای عدم علم به مبیع ساقط می‌شود. مگر اینکه تدریس با بیع را ثابت کند.» و «هدف قانون‌گذار از این ماده این بوده که حمایت بیشتری نسبت به قواعد عمومی قراردادها در بیع از رضای مشتری کند و حمایت موجود در قواعد عمومی قراردادها در بحث عیوب اراده را کافی ندانسته است. آن مقدار اضافه این است که مشتری باید علم کافی به مبیع داشته باشد والا مشتری حق ابطال بیع را خواهد داشت» (قاسم، ۲۰۰۸، ۹۰). با توجه به بند ۲ ماده ۴۱۹ ق.م. مصر، در صورتی که مشتری به مبیع علم نداشته باشد، برای او حق درخواست ابطال عقد وجود دارد: «اگر در عقد بیع ذکر شود که مشتری به مبیع علم دارد حق درخواست ابطال بیع از طرف او با ادعای عدم علم به مبیع ساقط می‌شود...». در این صورت عقد بیع ابطال‌پذیر است. «سبب آن تقریر قابلیت بطلان عقد به لحاظ عدم حصول علم است، و علت آن نیز بر اساس خیار رؤیت در شریعت اسلام می‌باشد که منشأ احکام علم به مبیع است، که فقط برای مشتری وجود دارد نه با بیع» (فرج، ۲۰۰۲، ۹۴-۱۱۱). اگر برای مشتری علم به مبیع محقق نشود، حق درخواست بطلان عقد را به شیوه‌های حصول علم که بیان شد، دارد. البته در خصوص مبنای این بطلان اختلاف نظر وجود دارد و علت آن اختلاف درباره شرط بودن علم به مبیع است که آیا شرط مستقلی برای صحت رضای مشتری موجود است یا فقط برای تطبیق با قواعد عمومی قراردادها در خصوص اشتباه است؛ مانند عیبی از عیوب رضا؟ گفتنی است، برخی علم به مبیع را با توجه به قواعد اشتباه شرط دانسته‌اند (سلطان، ۱۹۹۲، ۷۲؛ مرقس، ۱۹۹۸، ۳۰۶؛ سنهوری، ۲۰۰۹، ۱۲۰/۴؛ عدوی، ۱۹۸۸، ۹۰). مطابق این نظر اگر به دلیل جهل مشتری، حکم به بطلان عقد به مبیع داده شود، این حکم بر مبنای اشتباه است. فایده ماده ۴۱۹ ق.م. در معاف شدن مشتری از اثبات اشتباه پدیدار

تحدید آن با وصف، اگر جنس ذکر شود و توصیف نشود، بیع باطل است» (طوسی، ۱۴۰۰، ۳۹۵). ایشان در جای دیگر از «لزوم معین بودن وسیله ارزیابی مبیع (پیمان و وزن) صحبت می‌کند» (طوسی، ۱۳۷۸، ۲/۱۶۹). قاضی ابن‌براج در کتاب مهذب «بیع سلف را بیع موصوف در ذمه می‌داند که به موجب آن کالایی که با وصف تعیین می‌شود، برای مدت معینی پیش‌فروش می‌شود» (قاضی ابن‌براج، ۱۴۰۶، ۱/۳۵۱). ابن‌ادریس حلی در کتاب سرائر ضمن تشریح بیع سلف، شروط مربوط به تعیین آن را چنین بیان داشته است: «۱. تمیز مبیع از غیر آن؛ ۲. تحدید مبیع با توصیف آن؛ ۳. ضبط مبیع به واسطه صفات آن. در نهایت بر لزوم معلوم بودن پیمان و وسیله سنجش مبیع اشاره می‌کند و مقرر می‌نماید میزان مبیع بر این اساس بایستی معلوم باشد» (ابن‌ادریس حلی، ۱۴۱۰، ۳۰۶/۲).

در حقوق مصر «موضوع تعاقب باید تحدید شود. متعاقد فقط ملزم و متعهد به آن چیزی است که در عقد آمده است» (سنهوری، ۲۰۰۹، ۴۰۸-۶۵۸/۱). بند ۱ ماده ۴۱۹ ق.م. مصر در بیان لزوم علم به مبیع توسط مشتری مقرر می‌دارد: «مشتری بایستی به مبیع علم کافی داشته باشد». بیع شیء مستقبل صحیح است اما این شیء باید ایجادشدنی باشد و خصایص آن نیز معین شود و مبیع به گونه‌ای توصیف شود که از مشتری رفع جهالت شود. در حقوق این کشور اثر جهل مشتری به مبیع ابطال‌پذیر بودن بیع است. این از بند ۲ ماده ۴۱۹ ق.م. مصر دریافت می‌شود، «اگر در عقد بیع ذکر شده باشد مشتری عالم به مبیع است، حق او در دعوی بطلان بیع به لحاظ عدم علم به مبیع ساقط می‌شود...» و «درخواست ابطال فقط به مصلحت مشتری است و برای مصلحت او تقریر شده است» (قاسم، ۲۰۰۸، ۹۴-۱۶۱). معلوم بودن مبیع برای مشتری از شرایط مبیع است. در ماده ۴۱۹ ق.م. فقط بر اشتراط علم به مبیع اکتفا شده و علم را تعریف نکرده است. بعضی چنین گفته‌اند: «معنای علم از هدف بیان آن فهمیده می‌شود، و آن عبارت است از اینکه بایستی اراده مشتری نسبت به مبیع روشن شود، و آن عبارت است از علمی که شایستگی این را داشته باشد که به رضای سالمی برای خرید تعلق گیرد» (شرقاوی، ۱۹۷۵، ۳۸). نویسندگان مصری به پیروی از قانون، بین معلوم و معین بودن مبیع تفاوت قائل شده‌اند (فرج، ۲۰۰۲، ۱۰۵). ممکن است مبیع به اندازه کافی معین باشد بدون اینکه مشتری به آن علم داشته باشد. «علم از مجرد معرفتی که با آن مطابق قواعد عامه مبیع تعیین می‌شود، دامنه بیشتری دارد». «تعیین مبیع باعث تمیز می‌شود. علم باعث شناخت اوصاف مبیع است و ممکن است مبیع معین باشد بدون اینکه مشتری

می‌شود. برخلاف قواعد عامه، بایع در صورت اجتناب از بطلان بیع، باید ثابت کند مشتری به اشتباه نیفتاده است. «بعضی دیگر نظر بر ابطال بیع به خاطر عدم علم به مبیع مستقلاً، و بدون توجه به احکام اشتباه دارند. در ابطال به سبب عدم علم به مبیع، کافی است مشتری ثابت کند به مبیع علم نداشته است. مجرد عدم علم به او حق درخواست ابطال به این سبب می‌دهد ولو در اشتباه نباشد و او حق درخواست ابطال را دارد بدون اینکه شروط اشتباه برای او فراهم باشد» (فرج، ۲۰۰۲، ۱۱۱). «نه اثبات اشتباه بر عهده مشتری است، و نه اثبات اینکه دیگری مثل او در چنین اشتباهی بوده یا بیان این موضوع برای او مثل احکام اشتباه سهل باشد. مؤدای این نظر که نظر راجح می‌باشد، این است که شرط علم به مبیع شرط مستقلاً برای صحت رضای مشتری است» (قاسم، ۲۰۰۸، ۹۶-۹۷). «بطلانی که در ماده ۲/۴۱۹ قانون مدنی مقرر شده، نتیجه‌ای مستقل از عدم علم کافی به مبیع است و مربوط به نظریه اشتباه نیست. بلکه نتیجه عدم روشن شدن رضای مشتری به اوصاف مبیع در نتیجه تخلف بایع از انجام تعهدش مبنی بر بیان تمام خصوصیات مبیع در زمان انعقاد عقد است» (مهدی، ۱۹۹۰، ۱۰۸).

معین بودن

یکی از شروط مبیع معین بودن آن است (بند ۳ ماده ۱۹۰ ق.م). منظور از معین بودن مبیع در بیع کلی فی‌الذمه، تعیین نوع مبیع است به گونه‌ای که از انواع دیگر کالاها تشخیص داده شود. بیع کلی باید «موضوعی معین داشته باشید و مورد این معامله که همان مبیع کلی است، باید مردد بین چند امر نباشد» (امامی، ۱۳۶۴، ۴۳۱/۱)، اعم از اینکه معین یا قابل تعیین باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ۱۸۶/۲). م م مقرر می‌دارد: «مورد معامله نباید مبهم باشد، مگر در موارد خاصه که علم اجمالی به آن کافی باشد». تردید و ابهام در خصوص معامله باعث می‌شود که معلوم نباشد مبیع کدام یک از دو یا چند کالای معین است یا اینکه کیفیات آن معین و معلوم نباشد.

در حقوق مصر مبیع باید چیزی باشد که میزان آن تعیین شدنی باشد و صفت آن به گونه‌ای تعیین شود که پس از آن تفاوتی باقی نماند (سنهوری، ۲۰۰۹، ۲۲۰/۴). اگر مبیع مثلی غیرمعین باشد، باید به گونه‌ای معین شود که از آن رفع جهالت شود. «تعیین مبیع باید به گونه‌ای باشد که از آن رفع جهالت شود. در این راه احتیاج به رؤیت مشتری نیست» (أبوسعود، ۲۰۱۰، ۱۱۵-۱۱۴-۱۰۴-۱۰۳) و «به لحاظ اینکه در زمان عقد ذاتاً غیرمعین است، نمی‌توان در زمان عقد آن را تعیین کرد» (سنهوری، ۲۰۰۹، ۵۶۱/

۴). ماده ۱۳۳ ق.م مصر در این خصوص مقرر می‌دارد: «۱. اگر محل التزام ذاتاً معین نباشد باید نوع و مقدار آن معین باشد و گرنه عقد باطل است؛ ۲. محل (موضوع) مبیع کافی است نوعاً معین باشد. در صورتی که عقد متضمن چیزی باشد که مقدار را معین کند، کافی است و اگر طرفین بر کیفیت عقد تراضی نکنند و با عرف یا چیز دیگری نتوان به آن رسید، مدیون متعهد به تسلیم نوع متوسط است». اگر شیء ذاتاً غیرمعین باشد، جنس، نوع و مقدار آن باید معین باشد. اگر مقدار معین نشده باشد، عقد باید متضمن چیزی باشد که بتواند آن را معین کند، مثلاً «اگر تعهد به دادن غذای یک بیمارستان بدون تعیین مقدار آن باشد، مقدار از طریق کارکنان بیمارستان قابل تعیین است» (سنهوری، ۲۰۰۹، ۴۲۲-۴۲۳/۱؛ سنهوری ۲۰۰۹، ۲۲۵-۲۲۶/۴).

معلوم و معین بودن در حقوق انگلستان

در قوانین انگلستان که مربوط به فروش کالا است، درباره معین و معلوم بودن مبیع صراحتاً شرطی وجود ندارد. ماده ۷ قانون بیع انگلستان موضوع قرارداد بیع را کالای موجود یا آینده می‌داند. کالای موجود کالایی است که در زمان انعقاد قرارداد موجود و معین است. این تعیین ممکن است با مشاهده یا توصیف باشد (ماده ۱۵ Sale of Goods 1979؛ ماده 3 SGs) یا از روی نمونه (ماده 17 Sale of Goods 1979؛ ماده 5 SGS 1982) و یا با این قید که مبیع باید برای هدف خاصی مناسب باشد (SG 16 s 1979). در حقوق انگلستان موضوع قرارداد بیع سه شکل دارد: «۱. کالای موجود و تحت تملک بایع که ممکن است خاص و یا نامعین باشد. «مبیع خاص مبیعی است که در زمان قرارداد معین و معلوم و موجود باشد. مبیع غیرمعین، در زمان انعقاد قرارداد ممکن است موجود باشد، مثل موردی که مبیع مقدار معینی از یک کل است» (Marsh, 1994: 89)؛ ۲. کالای آینده کالایی است که هنوز ایجاد نشده، یا اینکه وجود دارد ولی بایع آن را ندارد. «کالای آینده کالایی است که بایع بایستی آن را تولید کند یا به دست آورد یا محصولی است که می‌خواهد بکار» (Marsh, 1994: 89). در دعوی Howell v Coupland که موضوع قرارداد این دعوا فروش دو یست تن گوجه‌فرنگی مزرعه خاصی بود، رأی داده شد باینکه کالا هنوز موجود نیست، خاص است. به خاطر قواعد مربوط به عقیم ماندن قرارداد در کامن‌لا که عدم رویش کالا مانع قرارداد است؛ ۳. کالای احتمالی یا شانسی (قانون‌گذار این مورد را بیان نکرده است). این مورد با کالای آینده متفاوت است، و به این ترتیب است که توافق برای خرید کالا از محل خاصی می‌شود (مثل محصول مزرعه خاص)»

روش معین و معلوم کردن مبیع کلی فی الذمه

قانون‌گذار در حقوق ایران دو روش برای تعیین مبیع در نظر گرفته است: ۱. توصیف مبیع که در این روش مبیع از راه بیان مقدار، جنس و وصف، معین و معلوم می‌شود (صفایی، ۱۳۸۵، ۱۳۲/۲). «اگر مبیع دارای علامت تجاری باشد (مانند چای بسته‌بندی‌شده)، حاجت به توصیف نیست (بیع نشان‌واره)» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ۲۶۷). اما «مقدار در هر صورت بایستی ذکر شود» (امامی، ۱۳۶۴، ۴۳۹-۴۴۰/۱). ۲. تعیین از روی نمونه. در حقوق مصر در کنار تعیین به روش توصیف و نمونه، تعیین به شیوه اقرار مشتری بر علم به مبیع نیز امکان‌پذیر است. در حقوق انگلستان ممکن است تعیین مبیع از راه توصیف، نمونه یا قید مناسب بودن برای هدف خاصی باشد.

تعیین از راه توصیف

بیان مقدار

منظور از مقدار، کمیت مورد عقد است که «متناسب با واحد اندازه‌گیری خودش تعیین می‌شود» (خمینی، ۱۳۶۸، ۴۳۵/۳۵) و مبین میزانی از کالای موضوع عقد بوده و «در بیع کلی فی‌الذمه از شروط صحت است» (حلی، ۱۳۷۲، ۲۹۴). «تعیین مقدار باید به گونه‌ای باشد که از زیادت و نقصان مصون باشد» (عاملی، ۱۳۸۰، ۲۴۱/۱). اما در هر صورت تابع عرف محل قرارداد است (شهیدی، ۱۳۸۶، ۳۰؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۲۴، ۵۶/۶). در صورتی که مقدار مجهول باشد، بیع باطل است اعم از اینکه این جهل ناشی از مجهول بودن وسیله تعیین باشد یا مورد دیگری (محقق حلی، ۱۳۷۳، ۳۱۹/۱؛ نجفی، ۱۳۷۳، ۲۹۶/۲۴). در حقوق مصر «میزان مبیع بایستی به واسطه کیل یا وزن معلوم باشد» (خضیر، ۱۹۹۳، ۲۰۲ و سنهوری، ۲۰۰۹، ۲۲۰/۴). «ذکر مقدار تاجایی در بیع سلم مؤثر است که کالاهایی که قابل تعیین، قابل توزین و پیمانه شدن نباشند، قابلیت سلم ندارند» (یوسف بن اطفیش، ۱۴۰۷، ۲۸۱/۸).

بیان جنس

جنس در بحث قراردادها دو مفهوم دارد: ۱. ماده‌ای که مبیع از آن تشکیل شده است و در این معنی جنس ماهیت مبیع را

تشکیل می‌دهد (شهیدی، ۱۳۸۰، ۲۹۵)؛ ۲. عواملی که در جنس مبیع دخالت، و بر آن اثر دارند و جنس آن را تشکیل می‌دهند، مانند اوصاف مبیع یا مقدار آن یا اثری که کشور سازنده یا شخص سازنده بر جنس دارند. «در بیع سلم ذکر جنس مبیع از شروط صحت قرارداد است» (حلی، ۱۳۷۲، ۲۹۴؛ محقق حلی، ۱۳۷۳، ۳۱۸/۱؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ۹۴). «ضابطه در ذکر جنس آن است که هرآنچه به سبب آن اختلاف ایجاد می‌شود، ذکر آن لازم است» (محقق حلی، ۱۳۷۳، ۳۱۸/۱) و «لفظ خاصی است که برای شیء مورد نظر به کار می‌رود، همچنان که در سرائر، تذکره، تحریر، دروس، لمعه و غیره بیان شده و هدف از جنس واحد حقیقت نوعیه است» (نجفی، ۱۳۷۳، ۳۳۸/۲۳؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۲۴، ۳۴/۶). البته برخی جنس را مرتبط با هدفی دانسته‌اند که خریدار از ورود در معامله دارد: «اگر دو شیء در منفعتی که از آنها قصد شده، اختلاف داشته باشند، با یکدیگر تفاوت دارند هرچند که به یک اسم باشند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ۲۵۸/۲). در هر حال «جنس به گونه‌ای در قرارداد باید ذکر شود که از مبیع رفع جهالت شود» (خمینی، ۱۳۶۸، ۴۳۵/۲؛ کاتوزیان، ۱۳۷۹، ۱۷۸/۲). در حقوق مصر جنس و نوع مبیع باید به گونه‌ای صحیح در عقد بیان شوند. در صورتی که عقد در این خصوص ساکت باشد، بایع ملزم به تسلیم کالایی از نوع متوسط است. البته این درحالی است که با مراجعه به عرف نتوان به این موضوع علم پیدا کرد (قاسم، ۲۰۰۸، ۲۷۰-۹۲-۹۱).

بیان وصف

«یکی از شروط سلف را ذکر وصف دانسته‌اند به گونه‌ای که رافع جهالت باشد» (علامه حلی، ۱۳۷۲، ۴۳۵). «در صورتی که مورد معامله کلی فی‌الذمه باشد، بدیهی است که با مشاهده نمی‌تواند معلوم شود و صرفاً با معرفی و توصیف معلوم می‌شود» (شهیدی، ۱۳۸۰، ۳۰۰). «کالایی که موضوع قرارداد است، می‌بایست در اوصاف اساسی تعیین شود. با توجه به اینکه اشاره به جنس تنها نوع کالای مورد معامله را معین می‌کند و از هر جنس کالاهای گوناگونی فراهم می‌آید و تنها با توصیف موضوع انتقال می‌توان آن را از دیگر کالاهای هم‌جنس ممتاز کرد. تذکر به اینکه موضوع تعهد برنج یا اتومبیل است، به تنهایی ابهام آن را از بین نمی‌برد و «غرر» را منتفی نمی‌سازد» (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ۱۸۰/۲). بیان اوصاف مبیع تا جایی اهمیت دارد که «عدم ذکر وصف باعث عدم صحت سلم می‌شود» (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۴، ۵۸/۶) و «اگر مبیع از کالاهایی باشد که اوصاف آن قابل تعیین نباشد، قابلیت سلم ندارد» (محقق حلی، ۱۳۷۳، ۳۱۸/۱؛ حسین

عاملی، ۱۴۱۴، ۳/۲۴۰) و «اگر وصفی ذکر شود که شناسایی آن ممکن نباشد، سلم باطل است» (نجفی، ۱۳۷۳، ۲۴/۲۷۹). ضابطه تعیین اوصاف مبیع از طرف قانون‌گذار بیان نشده و به همین دلیل، درباره اوصافی که آگاهی به آنها شرط درستی معامله است، اتفاق نظر وجود ندارد. ۱. ذکر «هر وصف که در بهای مورد معامله مؤثر باشد و اندازه آن را معین کند، ضروری است» (انصاری، ۱۳۸۵، ۲/۳۰۰؛ کاتوزیان، ۱۳۷۹، ۲/۱۸۰). «این اختلاف ثمن باید به گونه‌ای باشد که در بیع سلم عرفاً قابل تسامح نباشد» (نجفی، ۱۳۷۳، ۲۴-۲۷۴/۲۷۵)؛ ۲. «ذکر اوصاف تاجایی که رفع غرر عرفی شود، لازم است» (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸، ۵۸)؛ ۳. در بیان اوصاف مبیع «احتیاج به توصیف نهایی (زیاد) نیست بلکه بایستی به آنچه که بنا بر اسم آن کالا برای آن استفاده می‌شود، اکتفا کرد البته شرط بهترین یا پست‌ترین به خاطر تعذر انجام صحیح نیست» (محقق حلی، ۱۳۷۳، ۱/۳۱۸)؛ ۴. بیان اوصاف تا جایی لازم است که «در زمان اختلاف بتوان با مراجعه به عرف از آن رفع اختلاف شود» (محقق حلی، ۱۳۷۳، ۱/۳۱۸)؛ ۵. «در بیع کلی مبیع بایستی به گونه‌ای توصیف شود تا از آن رفع جهالت شود» (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ۲/۱۷۸)؛ بند ۳ ماده ۱۹۰ ق.م؛ ماده ۲۱۶ ق.م؛ ۶. براساس ماده ۳۵۱ ق.م نحوه عبارت قانون مدنی به گونه‌ای است که ذکر کلیه اوصاف مبیع را لازم دانسته و صحت بیع را مشروط به بیان وصف مبیع دانسته است (کاتوزیان، ۱۳۸۱، ۲۹۵؛ کاتوزیان، ۱۳۸۵، ۱۳۲). قانون‌گذار قیدی برای محدوده اوصاف نگذاشته است و نمی‌توان ادعا کرد که بعضی اوصاف مانند رنگ، با بعضی دیگر از نظر اهمیت متفاوت‌اند (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ۲/۱۸۰؛ کاتوزیان، ۱۳۸۱، ۲۱۰؛ شهیدی، ۱۳۸۰، ۱۶۹-۱۶۸). در صورتی که در زمان قرارداد اوصافی از مبیع بیان نشود، نمی‌توان به حکم ماده ۲۷۹ ق.م عمل کرد، زیرا حکم این ماده مربوط به اوصاف مبیع نیست و منظور قانون‌گذار این نبوده است که طرفین در زمان انعقاد قرارداد بتوانند اوصافی از مبیع را بیان نکنند. «چون بیع از عقود مخاطره است در مرحله انعقاد باید وصف مبیع ذکر شود و گرنه بیع باطل است» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ۹۴). در حقوق مصر «یکی از طرق علم به مبیع توصیف است و توصیف باید اساسی باشد» (قاسم، ۲۰۰۸، ۹۱) و در زمان عقد انجام شده و به گونه‌ای باشد که به واسطه آن امکان شناسایی مبیع وجود داشته باشد. این اصل در حقوق ایران نیز باید اعمال شود و مبیع در نظر طرفین و مطابق با عرف معین و معلوم باشد. حتی در داد و ستد عین کلی برای «شرط صفت» فایده بیشتری قائل شده‌اند و «لازم دیده‌اند شرط صفت صراحتاً یا ضمناً در قرارداد باشد» (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ۳/۱۴۸).

ماده ۴۱۹ ق.م مصر مقرر می‌دارد: «...علم در صورتی کافی است که عقد بیان‌کننده مبیع و اوصاف اساسی آن به گونه‌ای باشد که بتوان آن را شناسایی کرد». البته قانون‌گذار به علم از راه مشاهده یا معاینه اکتفا نکرده، بلکه مقرر کرده است که اگر عقد بیع شامل مبیع و اوصاف اساسی آن باشد، این قائم‌مقام دیده می‌شود و باید مبیع را مطابق با نمونه تسلیم کند.

ماده ۱۵ قانون سال ۱۹۷۹ انگلستان در خصوص شناسایی بیع با توصیف مقرر می‌دارد: «اگر در قرارداد فروش کالا، فروش با توصیف باشد، یک شرط ضمنی مبنی بر اینکه کالا باید مطابق با توصیف باشد وجود دارد، و اگر فروش از روی نمونه و توصیف باشد، اگر کالا مطابق با وصف نباشد ولی مطابق با نمونه باشد کافی نیست.» همچنین «فروش با توصیف در مواردی است که کالای موضوع قرارداد دیده نشده است، در نتیجه فروش کالاهای آینده یا غیر معین با توصیف است» (Atiyahs، ۲۰۱۰: ۱۵۲). اگر کالا با وصف فروخته شود، باید مطابق اوصاف مقرر بین طرفین در زمان انعقاد قرارداد بیع یا هر زمان دیگری پیش از تحویل کالا باشد. «این قاعده با SGA ۱۹۷۹ کنترل شده است. جایی که یک فروش با توصیف است، یک شرط ضمنی مبنی بر این که کالا با توصیف مطابقت خواهد داشت، وجود دارد و این شرط ضمنی هر جا که خریدار به توصیف اطمینان کرده باشد، اعمال خواهد شد» (Marsh, 1994: 202 & Mackendrick, 2009). همانند کالاهای خاص در خصوص «کالای کلی» نیز ممکن است فروش با توصیف انجام شود. «در پرونده Barley V Whipp [1990]LQB 513 که در آن یک آیتم به شکل خاصی شناسایی شده بود، برای مثال میز چپیندال من، اینجا مبیع یک کالای خاص است SGA 1979, s61. اگر مبیع بدون تعیین آیتمی خاص از نوعی خاص باشد (مثلاً ده تن گندم) این یک بیع کلی است». قسمت ۳ ماده ۱۳ بیانگر این است که انتخاب خریدار، فروش با توصیف نیست؛ مانند انتخاب کالا در یک فروشگاه از سوی خریدار. عملاً همه فروش‌ها با توصیف صورت می‌گیرد مگر اینکه خریدار به نوع خاصی از مبیع اشاره کرده باشد که می‌خواهد بخرد، بدون اینکه آن را به هر شکلی توصیف کند. خود کالا هم بر چسب یا بسته توصیفی نداشته باشد. به‌رحال برای اعمال ماده ۱۳ باید مبیع برای مشتری به نوعی اطمینان‌آور توصیف شده باشد. پرونده Leinster Enterprises V Christopher Hull Fine Art Ltd Harlingdon And مشخص شد متعلق به کسی که در کاتالوگ نام وی آمده بود، نیست. به‌عنوان یک مسئله واقعی مشخص شد که خریدار به

این نسبت اعتماد نکرده است. در نتیجه یک فروش با توصیف نمی‌باشد. نکته دیگر اینکه «تشخیص اظهارات مبین کیفیت و توصیف مهم است؛ مثلاً توصیف یک اتومبیل با عنوان جدید ولی اگر گفته شود «شتاب خوبی دارد» این عبارتی درباره کیفیت است و مضمون ماده ۱۳ نمی‌شود. به هر حال عبارات آگهی تبلیغات ممکن است به عنوان قسمتی از توصیف به شمار آید، حتی اگر کالاها بعداً بازرسی شوند. در پرونده *Beale v Taylor* خودرویی با عنوان مدل ۱۹۶۱ تبلیغ شد که از دو نیمه به هم جوش خورده ترکیب شده و فقط یکی از دو قسمت در سال ۱۹۶۱ ساخته شده بود. رأی داده شد که این موضوع ماده ۱۳ را نقض کرده است» (Stone, 2009: 278).

تعیین از روی نمونه

بعضی مواقع طرفین به دلیل دقت بیشتر یا به علت آسان‌تر بودن در زمان انعقاد عقد با ارائه نمونه توافق می‌کنند تا فروشنده میزانی معین مطابق با نمونه تعیین شده در سررسید به خریدار تحویل دهد و «به دلالت آنچه از مبیع که دیده شده بر آنچه که دیده نشده، مبنی بر اینکه آنچه که دیده نشده، مطابق آنچه باشد که دیده شده است» (انصاری، ۱۳۸۵، ۲/۲۹۹)، مبیع را تعیین می‌کنند. در این صورت طرفین از بیان کلیه اوصاف مبیع بی‌نیاز می‌باشند (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ۴/۱۱۷؛ کاتوزیان، ۱۳۸۱، ۳۰۰). البته «در موردی که مبیع از اموالی است که اطلاع بر اوصاف کیفی نتواند مقدار ارزش را تعیین کند، تعیین نمونه کافی نیست و طرفین می‌بایست در این موارد مقدار و جنس و وصف مبیع را ذکر کنند» (امامی، ۱۳۶۴، ۱/۴۳۶). ماده ۳۵۴ ق.م. در این خصوص مقرر می‌دارد: «ممکن است بیع از روی نمونه به عمل آید، در این صورت باید تمام مبیع مطابق نمونه تسلیم شود». در موردی که مبیع کلی فی الذمه است، امکان دارد بتوان قائل به وجود خیار شد. «در مواردی که مبیع کلی است، مشتری می‌تواند الزام فروشنده را به تسلیم مبیع مطابق نمونه بخواهد، ولی حق برهم زدن معامله را ندارد و فقط وقتی حق فسخ معامله را پیدا می‌کند که الزام او ممکن نباشد و به وسیله دیگری نیز نتوان مبیع را تهیه کرد. ماده ۲۳۹ ق.م.» (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ۱/۱۱۸). شناسایی حق خیار که «یکی از مستندات آن حدیث نفی ضرر است» (انصاری، ۱۳۸۵، ۲/۲۹۹؛ طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸، ۵۷)، در بیع کلی فی الذمه کم‌رنگ‌تر است.

ماده ۱۷ قانون بیع انگلستان مصوب ۱۹۷۹ با عبارت «Sale by Sample» این بیع را شناسایی کرده است. مطابق بند ۱ این ماده: «قرارداد فروش در صورتی قرارداد فروش مطابق نمونه است که یک شرط صریح یا ضمنی با این مفهوم در آن باشد» و در صورتی که کالایی از روی نمونه فروخته شده باشد، کالا باید مطابق با نمونه باشد. «فروش در صورتی از روی نمونه است، که طرفین چنین قصدی داشته باشند» (Atiyahs, 2010: 205). در مواردی که فروش از روی نمونه است یک شرط ضمنی به موجب ۵۱۵ وجود دارد مبنی بر اینکه: ۱. مبیع مطابق با نمونه خواهد بود؛ ۲. کالا بدون عیب خواهد بود. «این ماده به نظر

می‌رسد که مشکل تفسیری نخواهد داشت» (Stone, 2009: 202). بعضی هم در این باره توضیحی نداده و گفته‌اند «این مورد مسئله خاصی جهت بحث ندارد» (Stone, 1995: 289).

اقرار مشتری بر علم به مبیع

در حقوق مصر، در صورتی که مشتری اقرار کند عالم به مبیع است، این اقرار جایگزین رؤیت یا معاینه مبیع می‌شود. این موضوع را قسمت دوم ماده ۴۱۹ ق.م چنین مقرر کرده است: «اگر در عقد ذکر شود که مشتری عالم به مبیع است، حق درخواست ابطال بیع به ادعای عدم علم به مبیع از طرف او ساقط می‌شود مگر با اثبات تدلیس بایع». اقرار مشتری مبنی بر علم به مبیع، حق او را بر مبنای عدم علم به مبیع ساقط می‌کند، اعم از اینکه در زمان ادعا به مبیع علم داشته باشد یا نه. در حالت اخیر مشتری می‌تواند به خاطر نداشتن علم اعتراض کند. اگر ثابت شود که اقرار مشتری به علم نتیجه تدلیس بایع بوده است، در این صورت حق درخواست ابطال بیع از طرف مشتری ساقط نمی‌شود و بار اثبات بر عهده مشتری است. این نوع تعیین فرع بر تعیین از شیوه‌های دیگر است. مشتری ممکن است به یکی از روش‌های دیگر به مبیع علم پیدا کرده باشد، اما لازم نیست به آن اشاره‌ای شود و همین که اقرار به علم کند، کافی است.

مناسب بودن مبیع برای هدف خاص

روش دیگری که برای تعیین مبیع در حقوق انگلستان می‌توان از ماده ۱۶ قانون فروش کالا استخراج کرد، موردی است که خریدار در زمان انعقاد قرارداد به فروشنده می‌گوید کالا را برای هدف خاصی می‌خواهد. در این صورت تحت شرایطی کالایی که بایع به مشتری تسلیم می‌کند، باید به نحو معقولی برای این هدف مناسب باشد. ماده ۱۶ قانون فروش کالا مصوب ۱۹۷۹ در قسمت مربوط به شرایط ضمنی در خصوص کیفیت و سازگاری مبیع مقرر می‌دارد: «بر اساس مقررات این قانون و قوانین قبلی، هیچ شرط ضمنی مبنی بر وجود تعهد یا شرطی در مورد اینکه کالایی که به موجب قرارداد تهیه شده است، بایستی برای هدف خاص مشتری سازگاری لازم و کیفیت مناسب داشته باشد، وجود ندارد مگر در این موارد: ۱. در صورتی که خریدار صراحتاً یا ضمناً بایع را از هدفی که از خرید کالا دارد آگاه کرده، بتواند ثابت کند که به مهارت یا قضاوت بایع اطمینان کرده است و کالا هم از کالاهای موضوع تجارت بایع باشد، خواه بایع تولید کننده باشد یا نباشد، شرط ضمنی وجود دارد مبنی بر اینکه کالا بایستی به شکل معقولی برای آن هدف خاص مناسب باشد. ۲. جایی که

کالا با توصیف و از بایعی که تاجر همان نوع کالا است، خریده می‌شود، خواه خود بایع تولید کننده باشد یا نباشد، یک شرط ضمنی مبنی بر اینکه کالا بایستی کیفیت تجاری داشته باشد، وجود دارد، اما اگر خریدار کالا را امتحان کرده باشد، در مورد عیوبی که با آن امتحان می‌بایست کشف شوند، شرط ضمنی وجود ندارد». در حقوق انگلستان در خصوص این نوع تعیین مبیع صحبتی نشده و متون حقوقی در این زمینه ساکت است، اما به نظر می‌رسد بتوان جدای از اینکه این شیوه تا به حال برای تعیین مبیع در بیع کلی فی‌الذمه شناسایی شده است یا نه، آن را به عنوان شیوه جدیدی در تعیین مبیع شناسایی کرد.

نتیجه

بیع کلی فی‌الذمه امروزه از متداول‌ترین اقسام قراردادها در تجارت داخلی و بین‌المللی است. در سیستم‌های حقوقی مطالعه‌شده بیع کلی فی‌الذمه یکی از اقسام سه‌گانه بیع است. سیستم‌های گوناگون حقوقی با برداشت‌هایی که از عرف جوامع متداول خود دارند، برخوردهای مشترک و بعضاً متفاوتی با قواعد این بیع داشته‌اند. از جمله مسائلی که در این بیع دارای اهمیت است، لزوم تعیین مبیع و چگونگی آن است. تعیین نشدن مبیع باعث بطلان بیع است. در حقوق ایران مبیع از طریق توصیف و از روی نمونه تعیین می‌شود. در حقوق مصر در کنار تعیین از طریق بیان توصیف، تعیین از راه اقرار مشتری بر علم به مبیع و تعیین از روی نمونه نیز امکان دارد. در حقوق انگلستان تعیین مبیع ممکن است از طریق توصیف، نمونه یا قید مناسب بودن برای هدف خاصی باشد. تعیین مبیع از راه این قید که مناسب برای هدف خاصی باشد، شیوه مناسبی برای تعیین مبیع است و در صورتی که مبیع از این طریق معلوم شود، مشکلات مربوط به تطبیق مبیع و رساندن مشتری به هدف قراردادی را به دنبال دارد و مسائل متعددی را حل خواهد کرد. در حقوق ایران هم از این روش می‌توان به‌عنوان روش مناسبی برای تعیین مبیع استفاده کرد. تعیین مبیع از طریق اقرار مشتری به علم به مبیع اصالت ندارد و خود بر اساس این است که مشتری از راه‌های متعارف دیگر علم به مبیع پیدا کرده باشد و اقرار او به علم به مبیع اماره‌ای از تعیین مبیع به شیوه‌های متعارف دیگر است. با اقرار مشتری به علم به مبیع احتیاجی به بیان شیوه حصول علم نیست.

- أبوسعود، رمضان محمد، (۲۰۱۰)، «شرح احكام القانون المدني، العقود المسماة- البيع و المقايضة و الايجار و التأمين»، چاپ اول، بيروت، منشورات الحلبي الحقوقية.
- أسدی، آبی منصور حسن بن يوسف بن مطهر (علامه حلی)، (۱۴۱۳)، «مختلف الشیعه فی احكام الشریعه»، جلد ۵، چاپ اول، قم، تحقیق و نشر مؤسسه النشر الاسلامی.
- امام خمینی، (۱۳۶۸)، «تحریر الوسیله»، مترجم اسلامی، علی، جلد ۲، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- امامی، سید حسن، (۱۳۶۴)، «حقوق مدنی»، جلد ۱ و ۲، چاپ چهارم، تهران، انتشارات اسلامی.
- انصاری، شیخ مرتضی، (۱۳۸۵)، «مکاسب»، جلد ۲، چاپ چهارم، قم، مؤسسه مطبوعات دینی.
- بن اطفیش، علامه محمد یوسف، (۱۴۰۷)، «شرح کتاب النیل و شفاء العلیل»، قسمت دوم از جلد ۸
- توفیق فرج، (۲۰۰۲)، «النظرية العامة للالتزام- مصادر الالتزام، أحكام الإلتزام (مع مقارنة یسین القوانين العربیة)»، جلد ۱، چاپ دوم، بیروت، منشورات حلبيه الحقوقیه.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۲)، «صد مقاله در روش علم حقوق»، چاپ اول، تهران، کتابخانه گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۲)، «فن استدلال منطق حقوق اسلام»، چاپ اول، تهران، کتابخانه گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۶)، «الفارق»، جلد ۲، چاپ اول، تهران، کتابخانه گنج دانش.
- جمیل شرفاوی، (۱۹۷۵)، «شرح العقود المدینة»، «البيع و المقايضة»، قاهره.
- حلبی، آبی صلاح، (۱۴۰۳ ق)، «الکافی فی الفقه»، تحقیق استادی، رضا، چاپ اول، اصفهان، کتابخانه عمومی امیرالمومنین (ع).
- حلی، آبی جعفر محمد بن منصور بن أحمد بن ادریس، (۱۴۱۰)، «السرائر»، جلد ۲، چاپ دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- حلی، یوسف بن علی بن مطهر، معروف به علامه حلی، (۱۳۷۲)، «تبصرة المتعلمین فی احكام دین»، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- خمیس خضر، (۱۹۷۲)، «عقد البيع فی القانون المدني»، چاپ اول، قاهره، مکتبه القاہریه الحدیثه.
- خضیر، عبدالکریم، (۱۹۹۳)، شرح، الموطن- کتاب البيع (۳)، قاهره.
- سنهوری، عبدالرزاق احمد، (۲۰۰۹)، «الوسیط فی الشرح القانون المدني الجديد»، جلد ۱ و ۴، چاپ دوم از دوره جدید، بیروت، منشورات حلبي الحقوقیه.
- سلطان، أنور، (۱۹۹۲)، «العقود المسماة»، «شرح عقودی البيع و المقايضة»، «دراسه المقارنه فی القانون المصری و اللبانی»، چاپ اول، بیروت، دار النهضة العربی للطباعة والنشر.
- شهیدی، مهدی، (۱۳۸۰)، «حقوق مدنی، تشکیل قراردادها و تعهدات»، «چاپ اول»، تهران، انتشارات مجد.
- شهیدی، مهدی، (۱۳۸۶)، «حقوق مدنی ۶، عقود معین ۱، بیع، معاوضه، اجاره، جعله، قرض و صلح»، چاپ هشتم، تهران، انتشارات مجد.
- صفائی، سید حسن، (۱۳۸۵)، «دوره مقدماتی حقوق مدنی قواعد عمومی قراردادها»، جلد ۲، چاپ چهارم، تهران، نشر میزان.
- طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۴۲۴)، «عروه الوثقی مع تعلیقات»، جلد ۵ و ۶، چاپ دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- طباطبائی یزدی، محمد کاظم، (۱۳۷۸)، «حاشیه مکاسب»، قسمت دوم، چاپ اول، قم، انتشارات اسماعیلیان.
- طرابلسی، قاضی عبد العزیز بن برراج، (۱۴۰۶)، «المهذب»، جلد ۱، چاپ نخست، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- طریحی، فخرالدین، (۱۴۰۸)، «مجمع البحرین»، جلد ۱، چاپ دوم، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- طوسی، آبی جعفر بن محمد بن حسن بن علی، (۱۴۰۰)، «النهایه فی مجرد فقه و الفتاوی»، چاپ اول، قم، انتشارات قدس محمدی.
- طوسی، آبی جعفر بن محمد بن حسن بن علی، (۱۳۷۸)، «المبسوط فی الفقه امامیه»، جلد ۲، چاپ اول، قم، مکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.
- عاملی، آبی عبدالله شمس الدین محمد بن جمال الدین مکی، (۱۳۸۰)، المعتمد دمشقیه، جلد ۱، چاپ شانزدهم، قم، انتشارات دارالفکر.
- العدوی، جلال، (۱۹۸۸)، عقد البيع، چاپ اول، قاهره.
- قاسم، محمد حسن، (۲۰۰۸)، «القانون المدني - العقود المسماة، البيع، التأمين (الضمان)، الإيجار، دراسة مقارنة»، چاپ اول، بیروت، منشورات الحلبي الحقوقیه.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۹)، «قواعد عمومی قراردادها»، جلد ۲، چاپ پنجم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۱)، «قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی»، چاپ هفتم، تهران، نشر میزان.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۴)، «حقوق مدنی، دوره عقود معین»، جلد ۱، چاپ نهم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۵)، «دوره مقدماتی حقوق مدنی، اعمال حقوقی، قرارداد- ایقاع»، چاپ یازدهم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- محقق حلی، ابولقاسم نجم الدین جعفر بن حسن حلی، (۱۳۷۳)، «شرايع الاسلام فی المسائل حلال و الحرام، مع التعلیقات سید صادق شیرازی»، جلد ۱، چاپ نخست، تهران، انتشارات استقلال.
- مرقس، سلیمان، (۱۹۹۸)، «الوافی فی الشرح القانون المدني ۳- فی

- العقود المسماة - عقد البيع»، جلد ۱، چاپ اول، بيروت، دارالكتب الحقوقية. منصور، مصطفى منصور، (۱۹۵۶)، «مذاكرات فسی القانون المدني، العقود المسماة - البيع و المقايضة و الايجار»، چاپ اول، قاهره. مهدی، نزیه، (۱۹۹۰)، «الالتزام قبل التعاقدی بالإدلاء بالبیانات المتعلقة بالعقد و تطبیقاته علی بعض أنواع العقود (دراسه فقهیه قضائیه مقارنه)»، Law, Law Firm, London UK., Defines, Sale Of Goods. Sale Of Goods Contract Law, Sale Of Goods & contract Law, Law firm, London UK defines, Sale Of Goods. Stone, Richard, (2009), *The Modern Law of Contract*, 8 edition, London, by Routledge – Cavendish. Stone, Richard, (1995), *Contract Law*, London; Cavendish publishing.
- چاپ نخست، بیروت، دارالنهضة العربیه. نجفی، محمدحسن، (۱۳۷۳)، «الجواهر الکلام فی الشرح الشرائع الاسلام»، جلد ۲۲، ۲۳ و ۲۴، تهران، کتابفروشی اسلامیة. یوسفی، زین الدین اَبی علی الحسن بن اَبی طالب ابن اَبی مجد، (۱۴۱۰)، «کشف الرموز»، جلد ۱، چاپ اول، قم، مؤسسه شر اسلامی. Atyahs, (2010), *Sale of Goods*, 12 Edition, London, Publish by Longman. Marsh, P. D. V, (1994), *Comparative contract law*, England, France, Germany, England, Published by Gower Publishing. Mackendrick, Ewan, ,(2009), *CONTRACT LAW*, 8 Edition, London, by Palgrave macmilan. Sale of Goods Contract Law, *Sale of Goods & Contract*

